

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره بیست و دوم و بیست و سوم

پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۲۰۴-۱۸۷

نقش نظام ساسانی در تخریب بنیادهای

سیاسی و فرهنگی اشکانیان

دکتر سید اصغر محمودآبادی*

چکیده

نفی تاریخ گذشته در مسیر تاریخ ایران به وسیله دولتها به کرات پیش آمده است. ثبوت چنین ادعایی نیاز به شرح و تفصیل ندارد. فقط می توان اشاره نمود پس از اسکندر مقدونی (۳۳۴-۳۲۳ ق.م) که به تخریب ساختاری دولت هخامنشی پرداخت، اردشیر بابکان (۲۴۴-۲۴۲ م) را می توان رهرو دیگری یافت که در تخریب ساختار دولت شکست خورده اشکانی دست به اعمالی مشابه زد. علل چنین پدیده ای تا حدودی روشن است و در طول مقاله هم سعی شده است به آن پرداخته شود. در اینجا نیز سعی می شود به سه عامل اساسی آن اشاره گردد.

۱- اردشیر ساسانی به مثابه یک شخصیت سیاسی برای ایجاد فضایی که بتواند آرمانها و اصول عقاید سیاسی- مذهبی خویش را جلوه بخشد و آن را در میان اندیشه جامعه ایرانی پراکنده سازد، نیاز داشت ضمن نفی گذشته به تخریب شاخصه های فرهنگی و تشکیلاتی آن نیز پردازد تا بتواند در فضای پدید آمده تاریخ نوینی را بر پایه های اندیشه سیاسی- مذهبی خویش بنیان نهد.

*- استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

۲- نفی گذشته، صرفاً نفی ارکان سیاسی- اقتصادی و فرهنگی عصر اشکانی نبود، دولتمردان جدید تلاش نمودند جامعه ایرانی را متقاعد نمایند که سلطنتی مشروع و منظم جایگزین دوران آشفته و سرشار از اختلال و اختلاف عصر پایانی نظام اشکانیان گردیده است. برای ایجاد چنین اندیشه‌ای، همه قدرت تبلیغاتی نظام جدید به کار گرفته شد تا در چنین مسیری تفکر ایرانیان را به سوی مشروعیت دولت تازه هدایت نماید. چنین حرکتی در روند حاکمیت سیاسی و مذهبی ساسانیان اثری شگرف نهاد، به طوری که در اواخر عصر ساسانی، و هنگامی که به نظر می‌رسید دولت ساسانی نیازمند یک بازسازی ساختاری است، در کارنامه اردشیر بابکان این دوران تجلی تازه‌ای یافت و تغییر سلطنت از اشکانیان به ساسانیان، به مثابه یک مأموریت ملی و مذهبی بر عهده اردشیر بابکان نهاده شد و از قول اخترشماران به اردوان پنجم، آخرین شاه اشکانی، تحول آینده را چنین تضمین نمود که «کدخدایی و پادشاهی نو به پیدایی آید و بسی سرخدا را بکشد و گیهان باز یک خدایی آورد». ناگفته پیداست که آنچه اخترشماران پیش‌بینی می‌نمودند خواست دولتمردان ساسانی بود که پس از سقوط دولت اشکانی پدید آمد و بیشتر به یک بهانه ایدئولوژیک شبیه بود تا پیش‌بینی سقوط دولت اشکانی.

۳- تخریب و انهدامی که اردشیر در نفی نظام اشکانی به وجود آورد موجب در هم ریختگی و ناسامانی‌زمانی (کرونولوژیک) تاریخ ایران گردید. یکی از دلایل این عمل (از بین بردن تاریخ دوره اشکانی) مسأله هزاره زردشت بوده است - چون معتقد بودند به پایان هزاره زردشت نزدیک شده‌اند - لذا ساسانیان نزدیک به ۲۰۰ سال حکومت خود را به جلو کشیدند و این دوره را که در زمان اشکانیان طی شده بود، جزء «حکومت خویش» به حساب آوردند. بنابراین آثار دوره اشکانی یا تخریب شد و یا به نام ساسانیان تغییر ماهیت داده شد. بدین ترتیب گذشته اشکانی در هاله‌ای از اسطوره و حماسه فرو رفت و بخش بزرگی از تاریخ ایران زمین نابود شد. این مقاله سعی دارد با تحقیقی روشمند به شناخت بیشتری از این دوران بپردازد.

واژه‌های کلیدی

اشکانیان، اردشیر، شاه پارس، ساسانیان.

مقدمه

تضاد و تقابل بین دولت ساسانی و دولت اشکانی، نه تنها در دوران مبارزات اعتقادی- نظامی اردشیر اول ساسانی علیه دولت اردوان پنجم (آخرین شاه اشکانی) شروع گردید، بلکه در دوران پس از اردشیر و در زمان شاهان اولیه ساسانی نیز ادامه یافت و بقایای اشکانیان مورد هجوم نظامی و فرهنگی دولت مذهبی ساسانی قرار گرفت. ساسانیان دولت اشکانی را شکست داده و آنچه را که از آن دولت باقی مانده بود به گونه‌ای تحقیرآمیز به نابودی کشانیدند و تمدن آن روزگاران را انکار کردند. در حالی که همزمان بر بقایای همان تمدن انکار شده، سازمان قدرت خویش را - قدرتی که بیش از چهار قرن بر مقدرات ایران زمین حاکم گردید - استوار می نمودند.

مهمترین علل این دشمنی‌ها با نظام اشکانی را می توان در عدم مشروعیت سیاسی آن نظام از دیدگاه دولتمردان و دین‌یاران ساسانی به شمار آورد. ساسانیان اشکانیان را امتداد عصر سلطه مقدونیان (سلوکیان) و مظاهر یونانی به شمار می آوردند که با قدرت نظامی ایران را گشوده بودند و زمانی دراز بر ایران زمین حاکمیت خویش را استوار ساخته بودند. همچنین ساسانیان، اشکانیان را دولتی بی اعتقاد معرفی می نمودند که در حفظ میراث کهن آیین مزدیسنا تلاش به خرج نداده و دین مزدایی را به عنوان دین رسمی کشور به شمار نیاورده بودند. از طرف دیگر آنان را متهم به یونان‌دوستی و یونانی‌گرایی^۱ می نمودند که تمایل به فرهنگ ملی را تضعیف می نمود و آرا و عقاید یونانی‌مآبی را در سراسر ایران زمین گسترش می داد.

ساسانیان تشکیلات سیاسی عهد اشکانی را نیز که به گمان آنان موجب تجزیه فرهنگی کشور شده بود، از جمله دلایلی به شمار می آوردند که می توانست آن دولت را یک دولت غیر متمرکز معرفی نماید. آنان همچنین آثار خطوط یونانی شاهان اشکانی را نیز بر روی سکه‌های عهد اول این سلسله مبین احساس بیگانه‌پرستی آنان به شمار آوردند^۲ (۱۴/ ص ۶۶) که از دیدگاه دولتمردان ساسانی گناهی غیر قابل بخشایش بود.

بدین ترتیب دولت ساسانی نه تنها اشکانیان را یک نظام بد دین و ضد فرهنگ ملی معرفی می نمود، بلکه تلاش داشت با انکار زمان حضور آنان در تاریخ و فرهنگ ایران زمین، خود را هر چه بیشتر با دولت هخامنشی پیوند بخشد در حالی که واقعیت این بود که آنان هیچ اطلاعی از شاهان هخامنشی نداشتند^۳ (۲۵/ ص ۲۱). بی گمان، پارتیان

نیز از درک تاریخ گذشته ایران زمین، که به دست یونانیان ساخته شده بود ناتوان بودند. آنان از دشتهای شمال و از کرانه‌های دریاچه آرال به درون ایران نفوذ کرده بودند و این درست مقارن زمانی بود که دولت سلوکی به دست سلوکوس اول (۳۱۲-۲۸۰ ق.م) در مراحل تکوین قرار داشت. تلاشی که اسکندر و یاران مقدونی او در محو فرهنگ و آثار گذشته این سرزمین نموده بودند، در خاطره تاریخی قوم ایرانی، تأثیری مخرب از خود به جای نهاده بود. اشکانیان در آغاز حرکت سیاسی خود در زمان سلطنت سلوکوس دوم (۲۴۷-۲۲۶ ق.م) امپراتور سلوکی، وارد تاریخ ایران شدند و کمی بعد مبارزات خود را علیه جانشینان اسکندر - دولت سلوکیان - آغاز کرده و سرانجام بر آن پیروز گردیدند. این مقاله سعی دارد به چند سؤال زیر جواب داده و موقعیت ساسانیان فاتح را در برابر اشکانیان مغلوب تبیین نماید.

۱- فرآیند رشد دولت مذهبی کوچک پارس از زمان قدرت اشکانیان تا سقوط این سلسله چگونه انجام گرفت؟

۲- تسامح اشکانیان تا چه حد می‌توانست به رشد چنین دولتی در بخش جنوبی ایران کمک نماید؟

۳- جهان‌بینی مذهبی - سیاسی ساسانیان در ایجاد یک مذهب واحد و یک دولت متمرکز، چگونه به تخریب آثار فرهنگی اشکانیان کمک نمود؟

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ساسانیان در برخورد با پارت‌ها

توفیق خاندان ارشک (آرشاک = اشک) در رسیدن به تاج و تخت که قدرت را به اتکای چند خانواده از نجای قیابیل «پرنی» به دست آورده بودند، به منزله پیروزی ایرانیان صحراگرد و متحرک و دور افتاده بر ایرانیان متمرکز و خانه‌نشین بود و به همین جهت «مغاک» که دو جامعه ایرانی را از یکدیگر جدا می‌کرد بسیار عمیق بوده و با وجود گذشت قرونی که پارتیان تاج و تخت را در دست داشتند هرگز این مغاک پر نشد» (۲۲/ ص ۶۴ و ۴/ ص ۱۱۲).

در آغاز، ایالات غربی و جنوبی ایران که ریشه دارتر، کهن‌تر و دارای اصالت ملی بیشتری بودند، اشکانیان را به چشم بدویان غاصبی می‌نگریستند که با زور، حق ایرانیان را پایمال کرده بودند.

«سر دسته این نوع طرز فکر، پارسی‌ها بودند که ایالتشان موطن و مرکز هخامنشیان بود و تاج و تخت را پس از انقراض این شاهنشاهی حق خود می‌دانستند (۳/ص ۲۴۳ و ۲۰ / ص ۳۴۷). حتی هنگامی که مهرداد اول مؤسس امپراتوری اشکانیان (۱۷۴-۱۳۷ ق.م) برای سرکوب نهایی سلوکیان در تلاش و ستیز بود، پارس‌ها به عوض کمک به وی جانب یونانیان را گرفتند (۱۸/ص ۸۱)، زیرا به تصور آنان تابعیت از حکومت ضعیف شده یونانی بر اقوام تازه‌نفس جویای نام برتری داشت. به خصوص که هر دو در نظر پارس‌ها بیگانه بودند. سرانجام مهرداد پس از غلبه بر سلوکی‌ها، پارس و سایر ایالات را به شدت مجازات کرد تا زهر چشمی برای همیشه از خادمان خود گرفته باشد و بدین ترتیب از آغاز حکومت اشکانی «دشمنی بین خادم و مخدوم آشکار می‌گردد» (۱۱/ص ۶۵).

بی‌گمان در میانه راه اشکانیان و در تحولات سیاسی-اجتماعی آینده، این دشمنی‌ها به دوستی مبدل گردید و مناطق غرب و حتی مردم بین‌النهرین از اشکانیان در مبارزه با سلوکیان استقبال نمودند (۹/ص ۴۶). و در جریان برخورد فرهاد دوم (۱۳۸-۱۲۸ ق.م) با آنتیوکوس هفتم در غرب ایران، این مردم بومی بودند که بر پادگان‌های سلوکیان هجوم بردند و فرهاد ضربه نهایی خود را بر آنان وارد ساخت (۹/ص ۴۸). کمی پس از این واقعه بود که پارتیان در غرب یعنی تیسفون مستقر گردیدند و تا سقوط آنان به دست اردشیر همچنان پا برجا بودند (۸/ص ۱۶). این تغییرات نشانه‌ای از آگاهی ملی ایرانیان در رابطه با حضور پارت‌ها در مبارزه علیه یونانیان به شمار می‌آید. به طوری که اردوان سوم اشکانی در نامه‌ای که به تیریوس (دومین امپراتور روم) می‌نویسد ادعا می‌کند که «وی وارث و مالک مملکت هخامنشیان و سلوکی‌ها می‌باشد» (۸/ص ۱۳۳). با این حال اقتدار پارت‌ها با وجود حضور تقریباً همیشه رومیان در غرب و مشکل ارمنستان و به مخاطره افتادن جاده تجاری ابریشم توسط اقوام شرق و تحریکات رومیان دایمی نبود و به زودی طغیانهای داخلی را سبب گردید.

طغیان اردشیر در پارس

در ایالت پارس، از قدیم چند خاندان شاهی زرتشتی یکی پس از دیگری حکومت می‌کردند. از نشانه‌هایی که بر روی مسکوکات ایشان دیده می‌شود و نامهایی که بر آنها نوشته شده چنین برمی‌آید که ایالت پارسه (پارس) یکی از مراکز اصلی آیین زرتشت در ایران به شمار می‌آمد (۲۲/ص ۴۲۴). البته از چگونگی حکومت ایالت پارس در زمان

پارت‌ها، اطلاع ناچیزی در دست است. این اطلاعات از روی سکه‌های باقی‌مانده محلی در این دوران کسب می‌گردد.^۳ این سکه‌ها نام چند تن از شاهان محلی پارس را معرفی می‌کند که بعضی نام پادشاهان هخامنشی و برخی دیگر، نامهای کیانی و پیشدادی دارند (۲۳/ص ۶۵). در کارنامه اردشیر بابکان آمده است: «ساسان از تخمه دارای دارایان بوده است» (۱۶/ص ۳۲). این جمله بسیار پرمعنی است. خاندان ساسانی خود را بازمانده دودمان هخامنشی می‌دانستند و به پرسی بودن خود افتخار می‌کردند و پارس را بالاتر و برتر از همه ایالات دیگر به شمار می‌آوردند (۱۹/ص ۱۰۹). در همین دوره، به‌منظور تقویت پایگاههای ملی و یا اگر بهتر گفته شود ستاد عملیات مادی و معنوی ضد پارتی، شهر استخر را که در ناحیه‌ای نزدیک به تخت جمشید - مرکز افتخارات هخامنشیان و قوم پرسی - قرار داشت شکوه و عظمت فراوانی بخشیدند. بدان صورت که به مرور زمان، مرکز سیاسی و دینی پارس و سپس مرکز حکومت ملی ساسانی گردید (29 / P. 134-135).

بابک پس از خویشاوندی با خاندان بازرنگی بر گوجیهر، خویشاوند خویش، طغیان کرد و او را کشت و سلسله بازرنگیان را که دست‌نشانده اشکانیان بودند، در پارس منقرض ساخت، (۲۱۲م) آنگاه تختگاه گوجیهر و کاخ سفید او را که در شهر نسا «بیفای پارس» واقع در شمال شیراز قرار گرفته بود به تصرف در آورد و به جای او بر تخت نشست. آنگاه به پیشگاه شاهنشاه بزرگ اشکانی - اردوان پنجم - نوشت و از او خواست اجازه دهد تاج گوجیهر را بر سر فرزند مهترش شاپور^۴ گذارد. پادشاه پارت، این جانشینی را مشروع ندانست و به آن رضایت نداد و در نتیجه بین «شاه بزرگ و تابع او قطع رابطه شد و این قطع رابطه معرف وضع اغتشاش آمیز و هرج و مرجی است که در این زمان و به‌ویژه در پارس حکمفرما بود.» (۲۰/ص ۱۳۴ و ۱۵/ص ۱۳۴).

آنگاه که بابک درگذشت و شاپور به جای او نشست، میان او و برادر کهنترش اردشیر بر سر تخت شاهی اختلاف افتاد. چیزی نگذشت که شاپور بر حسب اتفاق در خانه ویرانی فرود آمد و ناگهان سنگی از سقف جدا شده، او را از پای در آورد و اردشیر به آسانی به سال ۲۱۳م. بر جای او نشست. اردشیر در آغاز قدرت خود در ایالت پارس - از بیم خیانت دیگر برادران - فرمان به کشتن همه آنان داد. آنگاه به کرمان حمله برد و شاه آنجا را که ولخش نام داشت اسیر کرد و حدود متصرفات خود را تا دریای پارس

رسانید (۲۲/ص ۴۲۴). از بخت اردشیر حدود سال ۲۲۰م. آتش شورشهایی در سراسر ایران شعله‌ور شده بود. ظاهراً بعضی از حکمرانان ماد به اتفاق «شهرات» پادشاه ناحیه آدیابنه و دومی تیان (Domitian)، شاه کرکوک نیز با اردشیر در این امر همدست و همدستان بودند (۱۴/ص ۱۵۵).

در سال ۲۲۴م. هنگامی که اردشیر بابکان در شهر گور فارس (فیروزآباد) به مرمت آن شهر و بنای کاخ و آتشکده‌ای برای خود اشتغال داشت، اردوان شاهنشاه اشکانی که قیام اردشیر را خطری بزرگ برای خود می‌دانست به (نیروفر) شاه دست‌نشانده خود در اهواز فرمان داد به جنگ اردشیر رفته و او را به زنجیر کشیده و به تیسفون بفرستد. پیش از این تاریخ اردشیر شهر فیروزآباد (اردشیر خوره) را بنیاد نهاده بود که نشانه‌ای از قدرت خواهی و روحیه مبارزه طلبی او بود. از این سبب شاه اشکانی به او نامه‌ای نوشت که «ای کرد فرومایه چگونه جسارت نموده چنین کاخ سلطنتی را بر سر خود بنا کرده‌ای؟» (۲۶/ص ۱۳۳).

در به راه انداختن جنگ با نیروفر، اردشیر پیشدستی نمود و پس از آنکه شاذشاهپور شهریار اصفهان را مغلوب و هلاک کرد روی به جانب اهواز نهاد و نیروفر را که از بازماندگان پادشاهی الیمایی قدیم بود شکست داد و ولایت کوچکشان را که در مصب رود دجله و سواحل خلیج فارس بود به تصرف درآورد. این ولایت در دست عربهایی بود که از ناحیه عمان آمده بودند و پیشرو طوایف عربی محسوب می‌شدند که در آغاز سلسله ساسانیان، ایالت حیره را در مغرب فرا گرفته و در آنجا مسکن گزیدند (۸/ص ۲۴۰). اردشیر در سه جنگ متوالی، سپاه شاهنشاه اشکانی را شکست داد و خود او را در نبردی نهایی در ایالت شوش (سوزیان) در سال ۲۲۴م. کشت و بدین ترتیب پنج قرن و نیم پس از سقوط هخامنشیان، قدرت ایران مجدداً به دست قوم پارس افتاد و قوم مزبور ادامه تمدن ایرانی را به وسیله سلسله جدید - جانشین قانونی هخامنشیان - تعهد کرد (۲۰/ص ۳۴۷). بی‌گمان نداشتن یک ارتش نیرومند از عوامل مؤثر سقوط پارتیان بود. آنگاه که اردشیر به قیام علیه اشکانیان برخاست، نیروهای ایرانی تحت نظارت او متحد گردیدند. آنان از خدمت به پارت‌ها امتناع نموده و با خشنودی سلطنت اردشیر بابکان را پذیرفتند. (28 / P. 31)

سرانجام سلسله اشکانی

پس از مرگ اردوان، برادرش ولخش پنجم که زانده درگاه او بود بار دیگر اقتدار را به دست گرفت؛ یک سکه متعلق به او که تاریخ سال ۳۵۹ سلوکی را دارد و آخرین سکه‌ای است که از افراد خاندان اشکانی ضرب گردیده است، حاکی است که پایتخت اشکانی تا سال ۲۲۷ میلادی مقاومت می‌کرده است با مرگ او آخرین تلاش رسمی اشکانیان برای نجات بقایای شاهنشاهی اشکانی، به وسیله آرتاواسدس (Artavasdes) پسر اردوان انجام شد، تا آنکه «سرانجام او نیز دستگیر شده و در تیسفون کشته شد» (۸/ ص ۲۴۱).

بدین ترتیب، پس از قریب به ۴۷۵ سال از زمان اشک اول و ۳۵۴ سال از دوره سلوکی، دوره طولانی‌ترین سلسله شاهنشاهی ایران به سر آمد و خاندان بزرگ اشکانی، در زمان اردوان پنجم که یکی از مقتدرترین شاهان آن سلسله بود منقرض گردید.^۵ این پیروزی بزرگ، بی‌گمان با حمایت برخی از خاندانهای اشکانی، همچون سورن و اسپهبد انجام گرفت و این بیانگر واقعیتی است که حضور بقایای اشکانیان را در دوره‌های بعدی سیاسی در مسیر تاریخ ساسانی نشان می‌دهد (۱۷/ ص ۱۲۲). اما نباید فراموش نمود که پیروزی اردشیر بر خاندان اشکانی با اسلحه و سیاست انجام گرفت. اسلحه برای سرکوب و سیاست برای جایگزین شدن (30 / P. 74). در ایجاد حکومت ساسانیان دو اصل «تمرکز» و «دین» به عنوان عوامل مؤثر انقلابی حکومت ساسانی نقش بسیار مهمی را ایفا نمودند (۲۷/ ص ۱۲۴). زیر لوای همین دو اصل بود که خاندان ساسان بر خاندان ارشک شورید و سرانجام پیروز شد.

اردشیر مشاهده می‌کرد ساختار نظام اشکانی مشتمل بر مجموعه‌ای از شاهان کوچکی هستند که هر کدام بر سرزمینی کوچک و کم اهمیت حکومت می‌کنند و رعایا بار سنگین مخارج حکومت آنان را بر دوش خود دارند و همه مردمان این ممالک کوچک در اصل دین یا یکدیگر اختلاف دارند. لذا مصمم گردید به تشکیل حکومتی پردازد که «متکی به دین ملی و قدرتی مرکزی باشد» (۲۰/ ص ۳۴۵). اردشیر فدراسیون‌هایی را که در زمان اشکانیان تشکیل شده بودند با قدرت از هم گسست و آنها را تبدیل به ایالاتی نمود که از قدرت مرکزی اطاعت می‌نمودند (4 / P. 35). شاید

مهمترین اصل انقلابی اردشیر، یعنی مرکزیت، نمایان روایتی باشد که در کارنامه اردشیر بابکان آمده است و آن چنین است: «روزی اردوان پنجم اخترشماران را خواست و گفت: در طالع من و فرزندانم چه می بینید؟ گفتند: کدخدایی و پادشاهی نو به پیدایی آید و بسی سر خدا بکشد و گیهان باز به یک خدایی آورد».

دومین اصل، یعنی دین، که سر سلسله دودمان ساسانی از طرفی با آن حربه روی کار آمده بود، از طرف دیگر به خاطر حفظ و حراست حکومت جدید التأسیس خود به آن احساس نیاز می نمود، از لحاظ اهمیت در ردیف اصل اول قرار می گرفت. «اردشیر متوقع بود که دین حافظ حکومت باشد (۱۱/ص ۱۷) در واقع اجداد اردشیر و ساسان نگهبان آتشکده آناهید و از روحانیون زرتشتی بودند و روحانیون زرتشتی از مخالفان سرسخت اشکانیان بودند و در روی کار آمدن ساسانیان به آنان کمک نمودند، لذا پاداش آنها رسمی شدن دین زرتشت و اعتلای طبقه رسمی روحانیون بوده است.

سرانجام می بینیم که این کوشش و پیروزی اندیشه ضد پارتی در کسوت دین و در اواخر دوران اردشیر بابکان و اوایل سلطنت جانشین وی کاملاً شکل گرفته است که نمونه آن را در سکه های نیمه دوم قرن سوم میلادی مشاهده می کنیم. بر این سکه ها تصویر ایزد بزرگ، عنوان کامل شاه و تصویر آتشکده شاهی نقر شده است و معرف تاریخ پیروزی آیین زرتشت به عنوان دین رسمی کشور است (۱۵/ص ۱۰۸).

آگاتانژ مورخ ارمنی معاصر با ساسانیان روایت می کند که «در این هنگام پادشاه پارس انجمنی از بزرگان آن ایالت تشکیل داد تا ایشان و همه مردم پارس را به اتحاد و شورش علیه اشکانیان دعوت کند. در این انجمن، او اشکانیان را بیگانه خواند و تسلط طولانی آن قوم را بر ایران و خطه پارس مصیبتی بزرگ شمرد»^۶ و اضافه کرد اکنون زمان آن رسیده است که همه گرد هم آییم و بر ضد پارتیان قیام کنیم. بزرگان پارسی با او دست اتحاد دادند و در برانداختن خاندان اشکانی یکدل و یکزبان شدند. پس از آنکه اردشیر از وفاداری آنان مطمئن شد، نامه ای مبنی بر عدم اطاعت به اردوان نوشت و رسماً خود را از تابعیت حکومت اشکانی خارج اعلام نمود (۳۴/ص ۱۶۷).

شاهنشاهی اردشیر در نقش برجسته ای در نقش رستم - همان محلی که از شاهان هخامنشی مقابری در دل کوه باقی است - نقر شده است. این نقش می تواند به عنوان

یک نماد دینی و سیاسی که مشروعیت نظام ساسانی را تبیین می‌نماید تلقی شود (۳۴/ص ۱۶۸ و ۱۱/ص ۳۰). در عین حال باید به یک نقش کهن‌تر نیز که مشخص‌کننده شرایط آغاز قدرت یافتن ساسانیان می‌باشد اشاره شود. این تصویر نشانه پیروزی اردشیر بر اردوان است که در کناره تنگاب فیروزآباد بر دل کوه نقر شده است. در این صحنه، اردشیر با نیزه اردوان را از روی اسب سرنگون نموده است (۲۶/ص ۱۳۶). این نقش شاید کهن‌ترین تصویر قدرت‌یابی سلطه ساسانی باشد. در همان تنگه، تعدادی نقوش دیگر نیز نقر شده که بیشتر مربوط به تاجگیری شاهان ساسانی از اهورامزداست.

از خلال مطالب و توجه به مدارک و منابع مربوط به دوره ساسانیان چنین مستفاد می‌گردد که این سلسله پس از اضمحلال حکومت اشکانی، برنامه‌ای وسیع و پیگیر برای نابودی و محو همه آثار قوم پارت داشته است. به واقع آنچه کمی بعد از دوران اردشیر و فرزندان او شاپور اول (۲۹۳-۲۷۲ م) پدید آمد و منجر به قتل‌عام‌های وسیعی از دگراندیشان مذهبی زیر اتهام زندیگ (Zandig) گردید، پایه‌های آن را اردشیر نهاده بود. تنها تفاوتی که بین پاکسازی سیاسی اردشیر از خاندان اشکانی و نابودی طرفداران مذاهب مانوی، مسیحی، یهودی و... توسط کرتیر (موبد اهورامزدا) وجود داشت در این نکته بود که اردشیر با مخالفان نظام ساسانی برخوردی خشن و نابودکننده داشت و کرتیر برای بقای دین مغان که پشتوانه قدرتمند نظام ساسانی بود دست به کشتار مخالفان مذهبی می‌زد. این موبد سرسخت با واژه‌سازهای تشریحی، دست به تفتیش عقاید مذهبی جامعه ایرانی ربع چهارم قرن سوم میلادی می‌زد و واژه زندیگ از طرف سازمان روحانیت ساسانی به اشخاص و یا گروه‌هایی اطلاق می‌شد که از نظر فکری مخالف دین رسمی و از جهت سیاسی با اساس دولت ساسانی موافق نبودند. اطلاق چنین واژه‌ای به آنان می‌توانست معادل مرگ آنان باشد (38 / P. 31).

بی‌گمان سختگیریهایی دینی کرتیر بیشتر از جنبه‌های مشروعیت آن، رویکردهای سیاسی و ضد پارتی نیز داشته است. ما کوشش حاکمیت ساسانی را در این راه، به صورت خستگی‌ناپذیر و مداوم تا آخرین دوران حیات آن مشاهده می‌کنیم. برای محقق یا مورخی که در تاریخ این عهد سیر می‌کند، جای بسی شگفتی و تأسف است که

چگونه قومی جدید با ایجاد قدرت در حکومتی جدید، چنین بی‌باکانه بر سلف خود می‌تازد و سرانجام نیز بر ویرانه‌های همان بنا سازمان حکومت خود را مستقر می‌سازد. و «باز جای بسی دریغ است که نام و نشان پارت‌ها را از میان می‌برند و آن عهد درخشان را دوره هرج و مرج و آشفتگی قلمداد می‌کنند» (۱۱/ص ۳۰ و ۳۴/ص ۱۶۸) اگر کتب مورخان یونانی، رومی و ارمنی که هر یک به مناسبت تماسهای دایمی که با دستگاه اشکانی داشتند نبود، هیچ‌گاه نمی‌توانستیم تاریخ مدون و صحیحی از این دوره گرد آوریم و ناچار بودیم به روایت و اخبار افسانه‌آمیز، گنگ و مختصر مورخان اسلامی اکتفا کنیم که منابع آنان روایات مخدوش، مغلوط و ناقص دوران ساسانی بوده است.

در کتاب حمزه اصفهانی که یکی از معتبرترین منابع بعد از اسلام راجع به دوران باستان است چنین می‌خوانیم: «در سراسر روزگار اشکانیان که ملوک الطوائف نامیده می‌شدند از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشه دانش و یا اندوختن حکمت را نداشت تا آنکه با ظهور اردشیر قدرت خود را باز یافتند» (۷/ص ۱۷). در بعضی متون نیز اشکانیان را یاری‌کنندگان اهریمن خوانده‌اند^۷ این قضاوتها نشان می‌دهد که چگونه همه کتب، اسناد، مدارک، ابنیه و آثار آن دوران محو و نابود شده است. تا آن حد که مورخان موشکاف و جهان‌بینی چون طبری و حمزه اصفهانی به گمراهی کشیده شده‌اند. در حالی که همان مورخ در جای دیگری از اثر خود ذکر می‌کند که از روزگار آنان کتابهایی که در دست مردم است در حدود ۷۰ جلد می‌باشند.

در اواخر عصر ساسانی، مورخان این عهد دست به کار تدوین یک «تاریخ ملی» زدند که همان خدای نامک (شاهنامه) می‌باشد (۱۱/ص ۶۹-۷۰). این کار در عهد یزدگرد سوم (۶۵۲-۶۳۲م) انجام گرفت و دلیل مهم تدوین خدای نامک‌ها در عهد پس از او، تهیه اسناد و مدارکی در مقابل مسلمانان بود که بر سرتاسر ایران زمین مستولی شده بودند. در این کتابها، حکومت پارتی، بیش از پیش لطمه خورد و تاریخ آن مخدوش و مغلوط گردید. از آن پس خدای نامه‌های دیگر نیز نگاشته شد که مؤلفان آنها برای بی‌اهمیت جلوه دادن خاندان اشکانی، آن عهد را دوره هرج و مرج و فساد و تباهی خوانده‌اند.

ضربت سیاسی دیگری که ساسانیان به اشکانیان وارد ساختند کاستن از دوران حکومت آنان بود.

چنانکه مشاهده می‌شود دوره چهارصد هفتاد و پنج ساله حکومت اشکانی را به نصف تقلیل دادند. حمزه اصفهانی می‌نویسد: «چون اردشیر به پادشاهی رسید تاریخ را از آغاز سلطنت خود نهاد.» (۱۱ / ص ۷۰).

همراه با محو و نابودی آثار معنوی و فرهنگی، آثار مادی و مدنی بسیاری نیز از پارت‌ها از بین رفته است که نمونه‌ای از آن را در دست داریم. تعویض نام بعضی از شهرها، از بین بردن نقوش برجسته و آثار هنری آن دوران آنچه که بیش از همه کینه و دشمنی ساسانیان را نسبت به اشکانیان ثابت می‌کند چگونگی مرگ اردوان پنجم به دست اردشیر بابکان است. «اردوان به دست اردشیر کشته شد و سر دشمن لگدکوب فاتح گردید. (۱۵ / ص ۱۰۸ و ۲۱ / ص ۲۲۹) ظاهراً این روایت حقیقت نداشته است و منشأ آن نقوش برجسته نقش رستم است.

اردشیر نه تنها اردوان، بلکه تقریباً تمام شاهان ولایات و شاهزادگان اشکانی را به قتل رسانید. به قول حمزه اصفهانی «با قتل ۹۰ تن از ملوک طوایف ایران‌شهر را از وجود آنان پاک کرد (۷ / ص ۴۴). او همچنین دستور داد تا سرهای دشمنان را برای عبرت سایرین بریده و در معبد آناهیتای استخر که مرکز نضیح و تکوین قدرت دودمان ساسانی بود آویزان نمودند.» (۱۱ / ص ۷۱) این بی‌رحمی‌ها در متون تاریخی نویسندگان هم زمان ساسانیان نیز مورد توجه قرار گرفته است. «اردشیر دستور داد همه مردان، زنان، جوانان و شیرخوارگان خاندان اشکانی را به هلاکت رسانند و در این میان تنها کودکی نجات یافت که بوسیله یکی از افراد وفادار خاندان کارن به سرزمین کوشان انتقال یافت. (۳۳ / ص ۲۰۷) درباره سقوط سلسله‌های شاهی، غالباً عادت بر این جاری شده که به هر بیانی علتی برای آن حادثه ذکر کرده‌اند. یکی از موارد مهمی که درباره سقوط اشکانیان ایراد گردیده است، دل‌تنگی مردم ایران از آخرین شاهان آن سلسله و نارضایتی از کارگزاران آنان بوده است که «به تدریج سبب نارضایتی عمومی را فراهم ساخته و منتهی به سقوط ایشان شده بود.» (32 / P. 202) این تحلیل ظاهراً نمی‌تواند کاملاً صحیح باشد. زیرا چنانکه در تاریخ اشکانیان آمده است، پادشاهان آن سلسله، ستمگرتر از دیگر شاهان نبوده‌اند و مردم را در عقاید دینی و سیاسی خود آزاد می‌نهادند. در واقع اشکانیان یک حکومت بالنسبه مردم‌گرا بودند و چنین حکومتی در تاریخ ایران باستان یک پدیده بی‌سابقه بوده است. (۲۲ / ص ۴۳۰). بنابراین باید علل سقوط آنان به دست ساسانیان را در جای دیگری جست‌وجو نمود.

در اواخر عصر اشکانی - بی‌گمان - تمبرد خاندان‌های بزرگ اشکانی: نظیر سورن، اسپاهبد - که از طوایف مقتدر ساختار قدرت اشکانی بودند - از سازمان سیاسی و اداری آن سلسله و گرایش آنان به طغیان اردشیر ساسانی در پارس می‌تواند یکی از مؤثرترین علل سقوط اشکانی به‌شمار آید. به‌ویژه که اردشیر از این تضاد در بین خاندان‌های بزرگ اشکانی بسیار سود برده بود. علل اختلاف خاندان‌های بزرگ با دولت مرکزی اشکانی چندان روشن نیست. در این میان خاندان کشم (Koshm) که بنا به قول مارکوارت، در حدود توس (قومش) در خراسان جای داشتند و نام کومیش (Komish) مأخوذ از نام ایشان است (۱۵ / ص ۱۲۴) با خانواده کارین (کارن، قارن) عهد و فاداری را شکسته و همچنان طرفدار اشکانیان ماندند. خسرو پادشاه ارمنستان نیز به پشتیبانی اردوان برخاست و از سکاها و حتی پادشاهان کوشانی بر ضد اردشیر استمداد کرد. اردشیر بر دو خانواده کشم و قارن تاخت و از آنان بسیار کشت. «(۲۲ / ص ۴۳۱) علت کلی انقراض دولت پانصد ساله اشکانی و نقش اردشیر به عقیده نویسنده سه علت اساسی بوده است.

اول: نظام حکومت ملوک الطوایفی اشکانیان که موجب عدم تمرکز و نزاع دایمی بین پادشاهان محلی و حکومت مرکزی می‌گردید و در نتیجه سردار لایقی مانند اردشیر توانست از این اختلاف استفاده کرده، شاهنشاه بزرگی چون اردوان را از پای در آورد.

دوم: جنگ و اختلاف خاندانی در بین پادشاهان و شاهزادگان اشکانی بود که نمونه آن اختلاف ولخس (بلاش) پنجم و اردوان پنجم بر سر تاج و تخت بود که موجب آشفتگی کشور و دولت اشکانی گردید. اردشیر از این شرایط آگاه بود و به سرعت از ضعف دولت اشکانی استفاده نمود و بر سر آنان تاخت.

سوم: مخالفت جدی مغان و تنفر شدید زرتشتیان از دولت غیر مذهبی اشکانی بود که موجب انقلاب مذهبی در جنوب ایران گردید و طومار دولت اشکانی را در هم پیچید. البته باید تلاشهای ولخس (بلاش) اول شاه اشکانی را در احیای سنت‌های زرتشتی در نظر گرفت. با این حال این مساعی به جایی نرسید و روحیه تسامح مذهبی شاهان اشکانی به آنان اجازه نداد که به نشر مذهبی رسمی پرداخته و ایران زمین را به لحاظ اعتقادی دارای وحدت نمایند.

مجموعه این مشکلات دولت اشکانی را در واپسین روزهای خویش دچار مشکلاتی عمیق نمود و سرانجام موبدان متعصب زرتشتی و بی‌باکی و توانایی اردشیر بابکان سلطنت اشکانیان را بر انداخت.

نتیجه

سقوط دولت اشکانی، یک ضربه داخلی از سوی جناح‌های مذهبی که داعیه سیاسی داشتند و در فرصتی ۲۵ ساله - از آغاز مبارزات اردشیر تا پیروزی نهایی او بر خاندان اشکانی - بر پیکره آن نظام بود. نقطه شروع بحران علیه دولت اشکانی در بخش جنوبی ایران زمین بود که زمانی خاستگاه شاهنشاهی هخامنشیان به شمار آمده بود. بی‌گمان، پدیده‌های تاریخی بر جای مانده از آن عصر که پایه‌گذار ملی‌گرایی شدید ساسانیان در ادوار بعدی گردید و تقابل آن با فدرالیسم دولت اشکانی، همراه با روحیه تسامح مذهبی آن عصر، سبب گردید که سرزمین پارس، نه تنها در عصر سلوکیان، بلکه در دوران اشکانی نیز، همواره سرزمینی متفاوت جلوه‌گر شود. حضور سلسله‌های محلی در قرون سوم و دوم قبل از میلاد در سرزمین پارس موسوم به فترک^۸ که در سرتاسر دوران سلوکی در آن سرزمین ادعای استقلال داشتند و بر روی سکه‌های خود تصاویر آتشکده‌ها و سایر پدیده‌های نمادین مذهبی و سیاسی را نقش می‌نمودند. نشانه‌های روشنی از این‌گونه تفاوتها به‌شمار می‌رفتند. اینکه پارسی‌ها (مردم سرزمین پارس) توانستند به تسلط طولانی پارت‌ها بر ایران زمین پایان بخشند، ریشه در دیدگاه‌های ملی، مذهبی و سیاسی آنان داشت. اما این فقط یک سوی ماجرا بود. در آن سوی دیگر نیز باید انحطاط پارت‌ها نیز در نظر گرفته شود. اختلافات عمیق خاندانی که پیوسته سخت‌تر می‌گردید، تضادهای سیاسی در درون قدرت حاکمیت که به جنگ داخلی در درون خاندان اشکانی منجر شده بود، بحرانهای اقتصادی که جنگ‌های دایمی با امپراتوری روم آنها را دم‌به‌دم افزایش می‌بخشید، عدم توانایی دولت مرکزی که در آرامش بخشیدن به این قبیل بحران‌ها - به دلیل ویژگیهای سیاسی و تشکیلاتی خاص دولت اشکانی - ناموفق بود، نبودن یک قدرت نظامی واحد و عدم وجود اراده‌ای نیرومند برای پایان بخشیدن به مشکلات داخلی و برون مرزی کشور، اختلاف بین سران

نظامی و اداری دولت پارت که در اواخر آن عصر منجر به تجزیه سیاسی شدیدتری نسبت به گذشته شده بود و با پیوستن برخی خاندانها به مدعی سیاسی تازه - اردشیر ساسانی - موجب برتری تاکتیکی او بر اردوان پنجم اشکانی شد، سکوت برخی خاندانهای دیگر در برابر جریانهای سیاسی، به تدریج قدرت مرکزی اشکانی را تضعیف نمود و نابرابری اشکانیان را در برابر دشمن نوخاسته تشدید کرد و نتیجه آن شد که ساسانیان برآمدند و اشکانیان بر افتادند.

پی نوشت

۱- امروزه اعتقاد بر آن است که کلمه فیل هلن که بر سکه های دولت اشکانی نقش می شد به معنی دوستدار میترا (مهر) بوده است و آنان اصولاً به یونان هلن و به فرهنگ آنان هلنیک گفته اند. به علاوه یونان دوستی اشکانی پیش از آنکه از روی دل باشد سیاسی بود (۱/ ص ۲۰۷).

۲- باید توجه داشت که شاهان اولیه ساسانی بر کتیبه های متعدد خویش واژه های یونانی را مترادف با نوشتارهای پهلوی به کار می گرفتند. این مورد به این دلیل بوده که زبان و خط یونانی جنبه بین المللی داشته و جنبه های فرهنگی و ابزاری آن بیشتر مورد توجه قرار می گرفته است. درازی زمان حضور سلوکیان در ایران، ساسانیان اولیه را ناگزیر می ساخت که از زبان یونانی به عنوان یک ابزار فرهنگی در کتیبه های خود - به ویژه در نقش رستم، حاجی آباد، و نقش رجب - استفاده نمایند.

۳- پس از مرگ آنتیوکوس چهارم (تیمارخ) - حدود ۱۶۰ ق.م - پارس که همواره فرمانبرداریش از سلوکیان مشکوک و محل تردید بود به طور کامل مستقل گردید (۹/ ص ۴۵).

۴- بی تردید، اردشیر و پدر بایک دست نشانده شاهنشاه اشکانی (اردوان پنجم) بوده اند. به عقیده توین بی، برآمدن ساسانیان و برافتادن اشکانیان، چیزی شبیه به یک کودتا بود. (۵/ ص ۳۴۲).

۵- عدم سازش بین ویسپوهران (اشراف زمین دار نظامی) و مخالفت جمعی آنها با شاه اشکانی، تضاد قدرت در دربار، اختلافات عمیق بر سر سلطنت بین اردوان پنجم و بلاش پنجم، تفرقه فرهنگی و اعتقادی در جامعه اشکانی و ضعف نظامی و سیاسی آن، ادعای اردشیر بابکان بر پدید آوردن روح تازه ای در امپراتوری پارس و ایجاد وحدت مذهبی در مبارزه با روحیه تحقیر ملی، از عوامل بسیار مؤثر برافتادن اشکانیان بودند (۱۰/ ص ۷۲۵).

- ۶- اگر گفته اردشیر درباره پارت‌ها را سند محسوب نمایم باید از گفته سبسون درباره این قوم بهره جوییم که می‌گوید: «اگر پارت‌ها پایبند خرد و اصول کشورداری نبودند نمی‌توانستند تا پانصد سال در تاریخ دوام آورند. (۱۴ / ص ۶۶).
- ۷- پیام نمادین اردشیر بابکان در کتیبه تاجگذاری او در نقش رستم که در این پیام اردشیر خود را نماینده اهورامزدا و اردوان را مظهر اهریمن می‌خواند (۱۲ / ص ۵۲).
- ۸- *Frataraka* شاهان محلی پارس در زمان حکومت سلوکیان.

منابع

- ۱- بدیع، امیر مهدی. یونانیان و بربرها، ج اول و دوم، ترجمه احمد آرام، نشر پروانه، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲- بویل، جی. آ. تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج)، جلد سوم، بخش اول، ترجمه حسن انوشه، نشر امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- ۳- بیانی، شیرین. شامگاه اشکانیان، بامداد ساسانیان، نشر دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۵.
- ۴- پاسدروماجیان، هواند. تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، نشر زرین، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.
- ۵- توین بی، آنولد. تاریخ تمدن، ترجمه یعقوب آژند، نشر مولی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.
- ۶- ثعالبی. ابومنصور عبدالملک بن محمد. غرر اخبار ملوک القریس و سیرهم، جلد اول، ترجمه محمد فضائلی، نشر نقره، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- ۷- حمزه‌زین حسن اصفهانی. تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا)، ترجمه جعفر شعار، نشر بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۶.
- ۸- دوبوآز، نیلسون. تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی اصغر حکمت، نشر ابن‌سینا، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۲.
- ۹- دیاکونف، م. م. اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، نشر پیام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۱.
- ۱۰- رابینسون، چارلز الگزاندر. تاریخ باستان، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، نشر آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰.

- ۱۱- سخنرانیهای پنجمین اجلاسیه همایش تاریخ در فرهنگ ایران (تاریخ فرهنگ ایران در زمان ساسانیان)، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۲- شاپور شهبازی، علیرضا. شرح مصور نقش رستم، نشر بُنّداد هخامنشی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۳- فرای، ریچارد. میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۴- کالج، مالکوم. پارتیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، نشر سحر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۵- کریستن‌سن، آرتور امانوئل. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، نشر ابن‌سینا، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۶- کلیمیا، اوتاگر. جنبش مزدکیان در ایران، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، نشر توس، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۷- کولسینکف، آ. ای. ایران در آستانه یورش تازیان، ویراستار پیگولفسکایا، ترجمه محمد رفیق یحیایی، نشر توس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۸- گوتشمید، آلفرد. تاریخ ایران و ممالک همجوار (از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان)، ترجمه کیکاووس جهانداری، نشر مطبوعاتی علمی، چاپ اول، تهران، بی تا.
- ۱۹- گیبون، ادوارد. انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه ابوالقاسم طاهری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۰- گیرشمن، رمان. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲۱- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب، ج اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۲- مشکور، محمد جواد. تاریخ سیاسی اجتماعی اشکانیان، نشر دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۷.
- ۲۳- تولدکه، تئودور. ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه زریاب خویی، نشر انجمن آثار ملی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۲.
- ۲۴- نیبرگ، هنریک ساموئل. دین‌های ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، مرکز مطالعه فرهنگ، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۹.

۲۵- ویسهوفر، یوزف. ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، نشر ققنوس، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.

۲۶- هرتسفلد، ارنست. تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی، ترجمه علی‌اصغر حکمت، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۴.

۲۷- هوار، کلمان. ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.

منابع غیر فارسی

۲۸- آگاتانز لوس Agatangeghloss. تاریخ ارمنه، به زبان ارمنی، نشر سوتوکان گروک، چاپ دوم، ایروان، ارمنستان، ۱۹۷۷.

29- Bowle john. (1982). *A new outline of world History*. London.

30- Ghrishman. R. (1971). *La persia llregno immortale orient commerce establishment*. London.

31- Gignoux, P. (1972). *Glo ssaire des inscription pehlevi é parthes*.

32- Rawlinson, G. (1873). *The sixth oriental monarchy*. London.

۳۳- موسی، خورنی. تاریخ ارمنه، نشر ایروان (ارمنستان)، ۱۹۸۶.

۳۴- موسی، خورنی. تاریخ ارمنستان، ترجمه گئورگی نعلبندیان، چاپ اول، نشر دانشگاه ایروان، ارمنستان، ۱۹۸۲.

35- Noldeke. T. (1974). *Au fsatza zur persischen*. Leipzig.